



## موضع بنی هاشم در حمایت از پیامبر (ص) با تکیه بر سیره ابن هشام

امیر محمد عیسی بیگلر<sup>۱</sup>

### چکیده

دین مورد قبول نزد خداوند اسلام است همانطور که انبیای پیشین دین را تبلیغ کردند و به یک دین سفارش کردند و خداوند حامی آن دین بود با بعثت نبی خاتم دین اسلام جهانی شد و پیروی از آن برای همگان الزام آور، چون مایه سعادت و هدایت آنها بود پیامبر در سرزمینی به دنیا آمد که اعراب جاهلی به خونریزی و حمله به قبایل و شرک و بت پرستی و ازدواج‌ها و روابط جنسی غیر مشروع روی آورده بودند و در این بین یکتاپرستان موحدی که پیرو دین ابراهیم حنیف بودند وجود داشتند و به آن اعمال و سنتها پایبند بودند خاندان بنی هاشم از جمله موحدان و پیروان دین ابراهیم حنیف که دارای شرافت و جایگاه بزرگ و سیرتی پاک بودند پیامبر برای ابلاغ دعوت خویش بسیار در تنگنا بود و تنها کسانی که در آن موقع از ایشان حمایت نمودند خاندان بنی هاشم بودند و خداوند آنان را به حمایت از پیامبر مأمور نمود که اگر نبودند مشرکین اسلام را در همان آغاز نابود می‌کردند.

واژه‌های کلیدی: عبدالمطلب، پیامبر اسلام، ابوطالب، علی بن ابی طالب، بنی هاشم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

۱. کارشناسی ارشد تاریخ تشیع a.isaibeglou@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۶/۱۷

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۲۶

بنی هاشم همواره بزرگ و سالار قریش بوده و رهبری و زعامت این قوم و مسئولیت کعبه را عهده دار بودند آنها شریف‌ترین و اصیل‌ترین تیره عرب و در جنگاوری مثل بودند با ظهور اسلام بنی هاشم پیامبر را که از خودشان و به امین مشهور بود حمایت نمودند و به رهبری ابوطالب خود را آماج تیرهای زهرآلود قریش نمودند سؤال این است که آیا فقدان بنی هاشم خللی در اعلام رسالت پیامبر ایجاد می‌کرد یا خیر؟ اولین حامی پیامبر عبدالمطلب پیرو دین ابراهیم حنیف بود که از همان کودکی مسئولیت ایشان را به عهده گرفت چرا که پدرش عبدالله از دنیا رفته بود

و وَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (بقره ۱۳۲)

و ابراهیم و یعقوب پسرانشان را به آیین اسلام سفارش کردند که ای پسران من، یقیناً خدا این دین را برای شما برگزیده، پس شما باید جز در حالی که مسلمان باشید نمیرید.

مسئله نزدیکترین مردم به ابراهیم کسانی اند که از او پیروی کرده‌اند و این پیامبر و کسانی که به او ایمان آورده‌اند {از همه به او نزدیکترند} و خدا یاور و سرپرست مومنان است<sup>۱</sup>

### عبدالمطلب

در زمان تولد پیامبر اولین حامی ایشان حضرت عبدالمطلب (ع) بزرگ و سرور قریش بود که پیامبر را بر همه برتری می‌داد در زمان لشکرکشی ابرهه به سمت مکه برای تخریب کعبه، عبدالمطلب بزرگ و سرور قریش بود.

(عبدالمطلب به قاصد ابرهه گفت) سوگند به خدا که من نمی‌خواهم با او وارد جنگ شوم و اصلاً ما چنین توانی نداریم و اما اینجا بیت الله الحرام و خانه ابراهیم خلیل علیه السلام است (ابن هشام، ۱۴۱۰ ق: ۱/۶۴)<sup>۲</sup>

خداوندا بنده از دارایی خانه خویش حمایت می‌کند و اینک تو نیز از خانه خویش حمایت کن

تا صبح فردا صلیب آنان چیره نگردد که فردا مصاف قدرت تو و آنان است

اما اگر آنان را بگذاری که دست به قبله ما رسانند آنگاه به ما بگو که چگونه تو را پرستش کنیم (همان، ۶۶)<sup>۳</sup>

\*در سخنان ابتدایی عبدالمطلب به قاصد دیدیم که ایشان به حضرت ابراهیم (ع) و خداوند ایمان دارد نه بت‌های اطراف آن و نگرانی بابت آنها ندارد و در اشعارش نیز با خداوند راز و نیاز می‌کند و از ایشان طلب کمک می‌کند و نشان از اطلاع کافی ادیان آن روز داشته که مسیحیان را با صلیبشان مثال می‌زند و آنها را باطل می‌داند که می‌خواهد دین ابراهیم (ع) پابرجا بماند و می‌فرماید که قبله ما کعبه است اگر خراب شود چگونه به سوی قبله تو که نشانه وحدت است عبادت کنیم تمام این

۱) اَوَّلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِيْنَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ {آل عمران ۶۸}

۲) والله ما نريد حربه وما لنا بذلك من بظاقه هذا بيت الله الحرام و بيت خليله ابراهيم عليه السلام

۳) لاَهُمْ إِنَّ الْعَبْدَ يَمْنَعُ رَحْلَهُ فَاَمْنَعُ حَلَاكَ

لا يَغْلِبَنَّ صَلِيْبُهُمْ وَ مُحَالُهُمْ غَدَاً وَ مُحَالِكَ

إِنَّ كُنْتَ تَارِكُهُمْ وَ قَبَلْتَنَا فَاَمْرٌ مَا بَدَاكَ

موارد نشان دهنده این است که عبدالمطلب (ع) در آن روزگار هیچ وقت بت نپرستیده و پیرو دین ابراهیم حنیف و مسلمان بوده.

تکریم پیامبر توسط عبدالمطلب، ابن اسحاق گوید از آن به بعد رسول خدا (ص) در سایه حمایت عبدالمطلب بن هاشم می زیست برای عبدالمطلب در سایه کعبه بستری می گستراندند و پسرانش، پیرامون این فرش می نشستند تا اینکه عبدالمطلب به نزدشان می آمد و هیچ یک از آنان برای نکوداشت پدر بر آن نمی نشست راوی گوید رسول خدا که پسر بچه ای برومند بود می آمد و بر آن فرش می نشست و عموهایش آن حضرت را می گرفتند که به عقب بکشاند و چون عبدالمطلب این کارشان را می دید می فرمود پسر را رها کنید به خدا سوگند که او جایگاهی بلند دارد آنگاه او را همراه با خود بر آن فرش می نشاند و ایشان را نوازش می کرد و به رفتار پیامبر شادمان می شد (همان، ۱۹۴)<sup>۱</sup>

\*عبدالمطلب (ع) بیش از همه به پیامبر احترام می گذاشت و به جایگاه بزرگ ایشان معترف بود و در حالی از دنیا رفت که به خدا و رسولش اعتقاد داشت و این امانت بزرگ را پس از خودش به باکرامت ترین فرزند خودش ابوطالب (ع) سپرد تا از ایشان حمایت و دفاع کند و به آن امر بزرگ الهی برسد.

### ابوطالب بن عبدالمطلب

پس از وفات عبدالمطلب سرپرستی رسول خدا با عمویش ابوطالب بود چنان که برخی گویند عبدالمطلب، عموی رسول خدا ابوطالب را به این کار وصیت کرد از آن روی که عبدالله پدر رسول خدا و ابوطالب برادران پدری و مادری یکدیگر بودند و مادرشان فاطمه دختر عمرو بن عائذ بن عبد بن عمران بن مخزوم بود (همان، ۲۰۴)<sup>۲</sup>

سوگند به خانه خدا دروغ پنداشته اید که محمد (ص) را به شما تسلیم خواهیم کرد تا در کنارش با نیزه و تیر نبرد نکرده ایم تا در دفاع از او کشته نشده ایم و فرزندان و همسرانمان را فراموش نکرده ایم او را به شما نخواهیم سپرد (همان، ۳۰۷)<sup>۳</sup>

ولی ما در همه حال و در همه زمانها او (محمد) را آزموده ایم و هرگز سخنی جز به جدیت نگفته است آنان نیک می دانند فرزندانمان هرگز دروغ گو پنداشته نشده و هرگز سخن باطل بر زبان نیاورده در اصل احمد بین ما نجیب زیسته است و هیچ منزلت بلندی هرگز به قامت او نمی رسد من خودم همواره از او حمایت و پشتیبانی کرده ام و حوادث و گروه های مردم را از او بازداشته ام

۱اجلال عبدالمطلب له (ص) قال ابن اسحاق و كان رسول الله مع جده عبدالمطلب بن هاشم و كان يوضع لعبدالمطلب فراش في ظل الكعبة فكان بنوه يجلسون حول فراشه ذلك حتى يخرج إليه لا يجلس عليه أحد من بنيه أجلاً لانه قال فكان رسول الله (ص) يأتي وهو غلام جفر حتى يجلس عليه فيأخذه أعمامه ليؤخروه عنه فيقول عبدالمطلب إذا رأى ذلك منهم دعوا إني فوالله إن له لساناً ثم يجلسه معه على الفراش ويمسه ظهره بيده ويسره ما يراه يصنع

۲و كان رسول الله (ص) بعد عبدالمطلب مع عمه أبي طالب و كان عبدالمطلب فيما يزعمون يوصي به عمه أبا طالب و ذلك لأن عبد الله أبا رسول الله و أبا طالب أخوان لآب و أم أمهما فاطمة بنت عمرو بن عائذ بن عبد بن عمران بن مخزوم

۳كذبتم و بيت الله نبري محمداً و لئما نطاعين دونه و نناضل و نسلّمه حتى نصرع حوله و نذهل عن أبنائنا و الحلائل



خدای آدمیان نیز او را به یاری خود نواخته و دینی را آشکار کرده که حقیقتش بطلان نمی‌پذیرد (همان، ۳۱۱)<sup>۱</sup>

\* ابوطالب (ع) با تمام وجود از پیامبر دفاع کرد و به هیچ قیمتی از ایشان دست نکشید و حاضر است در راه این دفاع جانانه همسر و فرزندان را نیز فدا کند و خطاب به دیگران یادآوری می‌کند که پیامبر تا به حال سخنی به دروغ بیان نفرموده و هر چه می‌گوید آورده حق است و از جانب خداوند دینی را آورده که در وجودش باطل راه ندارد یعنی اعتقاد صریح به دین پیامبر دارند و آن را بازگو می‌کنند آیا ممکن است پیامبر، خدایان فرد مشرکی را باطل بداند و اعتقادش را رد کند و سپس فرد مشرک به حمایت از او پردازد حتی همسر و فرزندش را در برابر کسی که به خدایانش دشنام می‌دهد فدا کند؟ تمام این اشعار ایمان خالص حضرت ابوطالب (ع) را می‌رساند کسی که با فرزندانش و قبیله‌اش از پیامبر حمایت نمود تا امر رسالت را ابلاغ کند.

وقتی قریش این سخن (ممانعت پیامبر) را با ابوطالب گفتند به رسول خدا (ص) پیام فرستاد و به آن حضرت فرمود ای برادرزاده قوم تو به نزد من آمده‌اند و به من چنین و چنان گفته‌اند و آنچه را که آنان گفته بودند بازگفت پس اینک بر من و نیز بر خویشتن آسان گیر و بار سنگینی را بر دوش من نگذار که نتوانم آن را تاب آورم راوی گوید رسول خدا چنین گمان کرد عمویش به نتیجه‌ای رسیده که ممکن است به موجب آن قدر او را نشناسد و او را با قومش تنها واگذارد و از یاری و پشتیبانی او ناتوان مانده است راوی گوید پیامبر فرمود عمو جان سوگند به خدا اگر خورشید را در دست راست من و ماه را در دست چپ من بگذارند تا من از رسالت خویش دست بردارم من چنین کاری را نخواهم کرد تا وقتی که یا خداوند کار این دین را به جای روشنی برساند و یا اینکه من در این راه جان خود را فدا کنم آنگاه رسول خدا ناراحت شد و گریست و از جای برخاست وقتی پشت کرد که برود ابوطالب آن حضرت را فرا خواند و فرمود برادرزاده من برگرد رسول خدا هم وقتی صدای ایشان را شنید برگشت و ابوطالب فرمود برادرزاده من برو و هر آنچه را دوست داری بگو به خدا سوگند هرگز تو را به هیچ بهایی با آنان تنها نمی‌گذارم (همان، ۲۹۹)<sup>۲</sup>

\* ابوطالب باز هم در برابر قریش از برادر زاده‌اش دفاع نمود و آنها را با پیامبر تنها نگذاشت و امر قریش را با پیامبر در میان گذاشت تا جدیت ایشان را بداند وقتی از این امر اطمینان پیدا کرد به پیامبر فرمود برو و امر رسالت را ابلاغ کن که با تمام توانم از تو دفاع خواهم کرد و تو را با آنان تنها نخواهم گذاشت بعد قریش که دیدند ابوطالب دست از حمایت پیامبر

الْكِنَا اتبعناه على كُلِّ حالهٍ مِنَ الدَّهرِ جدًّا غيرَ قول التهازل  
لَقَدْ علموا أَنَّا ابْتِنا لا مُكذَّبٌ لَدِينا وَ لا يُعنى بِقولِ الأباطيلِ  
فَأَصبَحَ فينا أَحمدٌ في أرومِهِ تَقصَّرُ عَنْهُ سورَةُ المُتطاولِ  
حَدِيثٌ بِنَفْسِي دونه وَ حَمِيَّتُهُ وَ دافَعْتُ عَنْهُ بِالذُّرا وَ الكَلالِ  
فَأَيَّدَهُ رَبُّ العبادِ بِبَصْرِهِ وَ أَظْهَرَ دِينًا حَقُّهُ غيرَ باطلِ

۲ ما دارَ بَيْنَ الرُّسولِ وَ أبِي طالِبِ قالَ ابنُ إسحاقَ وَ حَدَّثَنِي يَعقوبُ بنُ عَثْبَةَ بنِ المُغْبِرَةِ بنِ الأَخْسنِ أَنَّهُ حَدَّثَ: أَن قُرَيْشًا حِينَ قالُوا لأبِي طالِبِ هذِهِ المَقالَةُ بَعَثَ إِلى رَسولِ اللهِ (ص) فَقالَ لَهُ يابنَ أَخِي إِنَّ قَوْمَكَ قدَ جاءوا نِي فَقالوا لِي كذا وَ كذا لِذِي كانوا قالوا لَهُ فابِقِ عَلَيَّ وَ عَلِي نَفْسَكَ وَ لا تَحْمِلنِي مِنَ الأَمْرِ ما لا أَطيقُ قالَ فَظَنَّ رَسولُ اللهِ (ص) أَنَّهُ قدَ بدا لِعَمَّتِهِ فِيهِ بَداءُ أَنَّهُ خاذِلُهُ وَ مُسْلِمُهُ وَ أَنَّهُ قدَ ضَعَفَ عَن نَصْرَتِهِ وَ القِيامِ مَعَهُ قالَ فَقالَ رَسولُ اللهِ (ص) يا عَمَّ وَ اللهُ لَوْ وَضَعُوا الشَّمسُ في يَمِينِي وَ القَمَرُ في سِيارِي عليانَ أتركَ هذًا الأَمْرَ حَتَّى يُظْهَرَ اللهُ أوِ أَهْلِكَ فِيهِ ما تَرَكتَهُ قالَ ثُمَّ اسْتَعْبَرَ رَسولُ اللهِ (ص) فَبَكَى ثُمَّ قامَ فَلَمَّا ولى ناداهُ أبو طالِبِ فَقالَ أَقبِلْ يابنَ أَخِي قالَ فَاقْبَلْ عَلَيهِ رَسولُ اللهِ فَقالَ إِذْهَبْ يابنَ أَخِي فُقُلْ ما أَحَبَّبتَ قَوْلَ اللهِ لا أُسْلِمُكَ لِشَيْءٍ أَبداً



نمی‌کشد به ابوطالب گفتند که عماره بن ولید مخزومی را که جوان و زیباست به تو می‌دهیم و محمد را به جایش به ما بده که ابوطالب در پاسخ فرمود:

(وقتی ابوطالب پیشنهاد آنان را شنید) فرمود به خدا سوگند این بد تکلیفی است که مرا می‌خواهید به آن وادار کنید شما فرزندان را به من می‌دهید که به او خوراک بدهم و پرورش یابد و من فرزندم را به شما بدهم تا او را بکشید؟ خدا می‌داند چنین کاری شدنی نیست (همان، ۳۰۰)<sup>۱</sup>

ابن اسحاق گوید آن گاه قریشیان همدیگر را ضد افرادی از یاران رسول خدا (ص) که از میان قبایلشان مسلمان شده بودند برای مبارزه و شکنجه برمی‌انگیختند و هر قبیله بی‌درنگ در تکاپو افتاد تا هر کس از آنان را که مسلمان شده بود شکنجه کنند و رنج دهند تا در دین خود به فتنه افتند و بازگردند و خداوند متعال پیامبرش را توسط عمویش ابوطالب از نیرنگ آنان بازداشت و ابوطالب وقتی دید که قریشیان دست به چه کاری زده‌اند در میان بنی هاشم و بنی مطلب برخاست و از آنان خواست به شیوه او عمل کنند و نگذارند کسی به رسول خدا آسیبی برساند و در میان او و قریشیان بایستند و حمایت کنند و همگی به رأی او گردن نهاده‌اند و با او در یک صف ایستادند و دعوت او را پذیرفتند به جز ابولهب دشمن نفرین شده خداوند (همان، ۳۰۱)<sup>۲</sup>

اگر روزی قریش برای مباهاتی گرد هم آیند عبدمناف در میانه است و ناب‌ترین آنان است و اگر اشراف عبدمناف را در میان آوردند و در بنی هاشم نژادگان و دیرین‌ترین آنان قرار دارد

اگر روزی افتخار کنند بدانند که محمد (ص) پیامبر برگزیده است نابترین و بزرگوارترین آنان است (همان، ۳۰۲)<sup>۳</sup> این اعتقاد اهل سنت و جماعت است کسانی که می‌گویند بنی هاشم بهترین قریش و قریش بهترین عرب و عرب بهترین فرزندان آدم (ع) است (ابن تیمیه، ۱۴۰۶ ق: ۲۲۴/۷)<sup>۴</sup>

\*قریش و مشرکین انواع راه‌ها را برای جلب نظر ابوطالب امتحان کردند و به بن بست خوردند و نتیجه این شد که هر قبیله‌ای افراد مسلمان قوم خود را مجازات کند و کار بر مسلمین سخت شد که ابوطالب (ع) بین بنی هاشم و بنی مطلب رفت و آنان را به حمایت از پیامبر دعوت کرد چرا که جان پیامبر و دین اسلام در خطر بود و بنی هاشم جانانه دعوت ایشان را قبول کردند و در کنار پیامبر ایستادند و ابوطالب به داشتن چنین قبیله‌ای افتخار کرد و اشعاری سرود که اگر مباهاتی در کار باشد بنی

۱... فَقَالَ وَاللَّهِ لَيْسَ مَا تَسْؤِمُونَنِي اَتَعْطُونَنِي اِبْنَكُمْ اَعْدُوهُ لَكُمْ وَاَعْطَيْكُمْ اِبْنِي تَقْتُلُونَهُ؟ هَذَا وَاللَّهِ مَا لَا يَكُونُ اَبْدًا  
 ۲ قُرَيْشٌ تَطْهَرُ عِدَاوَتِهَا لِلْمُسْلِمِينَ قَالَ ابْنُ اسْحَاقَ ثُمَّ اِنَّ قُرَيْشًا تَدَامَرُوا بَيْنَهُمْ عَلٰى مَنْ فِي الْقَبَائِلِ مِنْهُمْ مِنْ اَصْحَابِ رَسُوْلِ اللّٰهِ (ص) الَّذِيْنَ اَسْلَمُوا مَعَهُ فَوَتَّبَ كُلَّ قَبِيْلَةٍ عَلٰى مَنْ فِيْهِمْ مِنَ الْمُسْلِمِيْنَ يُعَذِّبُوْنَهُمْ وَيُقْتِلُوْنَهُمْ عَن دِيْنِهِمْ وَ مَنَعَ اللّٰهُ رَسُوْلَهُ (ص) مِنْهُمْ بِعَمَّةِ اَبِي طَالِبٍ وَ قَدْ قَامَ اَبُو طَالِبٍ حِيْنَ رَأَى قُرَيْشًا يَصْنَعُوْنَ مَا يَصْنَعُوْنَ فِيْ بَنِي هَاشِمٍ وَ بَنِي الْمُطَّلِبِ فَدَعَاَهُمْ اِلٰى مَا هُوَ عَلَيْهِ مِنْ مَنَعِ رَسُوْلِ اللّٰهِ (ص) وَ الْقِيَامِ دُوْنَهُ فَاجْتَمَعُوا اِلَيْهِ وَ قَامُوا مَعَهُ وَ اَجَابُوْهُ اِلٰى مَا دَعَاَهُمْ اِلَيْهِ اِلَّا مَا كَانَ مِنْ اَبِي لَهَبٍ عَدُوِّ اللّٰهِ الْمَلْعُوْنِ

۳ اِذَا اجْتَمَعَتْ يَوْمًا قُرَيْشٌ لِمَفْخَرٍ فَعَبْدُ مَنَافٍ سِرْهَا وَ صَمِيْمُهَا وَ اِنْ حُضِلَتْ اَشْرَافُ عِبْدِ مَنَافِهَا فَفِي هَاشِمٍ اَشْرَافُهَا وَ قَدِيْمُهَا وَ اِنْ فَخَرَتْ يَوْمًا فَاِنَّ مُحَمَّداً هُوَ الْمُصْطَفٰى مِنْ سِرِّهَا وَ كَرِيْمُهَا

۴ وَ هَذَا مَذْهَبُ اَهْلِ السُّنَّةِ وَ الْجَمَاعَةِ الَّذِيْنَ يَقُوْلُوْنَ بَنُو هَاشِمٍ اَفْضَلُ قُرَيْشٍ وَ قُرَيْشٌ اَفْضَلُ الْعَرَبِ وَ الْعَرَبُ اَفْضَلُ بَنِي اَدَمَ



هاشم شریف‌ترین و با فضیلت‌ترین و جنگاورترین قوم عرب است که نمونه دیگر این فرد شجاع و جنگاور بنی هاشم حمزه بن عبدالمطلب بود او عاشق شکار بود و فردی نترس، وقتی ابوجهل پیامبر را آزار داد و به او دشنام داد و ناراحت شد پیامبر جوابی ندادند و برگشتند کنیز عبدالله بن جدعان خبر بی احترامی و آزار ابوجهل به پیامبر را به حمزه که تازه از شکار برگشته بود رساند و ایشان خشمگین به سراغ ابوجهل رفت و او را ادب نمود و با اسلام حمزه پیامبر قدرت و قوت گرفت و کسی نتوانست دیگر جسارتی به ایشان کند چرا که جوانان و بزرگان موحد بنی هاشم حامی رسول خدا بودند و با اعتقاد راسخ از این دین الهی و رسولش حمایت می‌کردند.

الطاف خداوندی شامل حال حمزه شد و از شنیدن این سخن خشمش برافروخت و شتابان به راه افتاد و با کسی سخن نگفت و می‌خواست مستقیم به سوی ابوجهل برود و او را ببیند و با او درگیر شود وقتی وارد مسجد شد دید که او با گروهی از مردم نشسته است به سوی او رفت و وقتی بالای سرش ایستاد کمانش را بلند کرد و ضربه‌ای بر سرش زد و سرش زخمی عمیق برداشت سپس گفت آیا تو او را دشنام می‌دهی؟ در حالی که من بر دین او هستم و سخنی را می‌گویم که او می‌گوید و اگر می‌توانی پاسخ رفتار مرا بده آنگاه گروهی از افراد بنی مخزوم به سوی حمزه آمدند و می‌خواستند از ابوجهل دفاع کنند اما ابوجهل گفت ابوعماره را به حال خود بگذارید من به برادرزاده‌اش دشنام زشتی دادم از آن لحظه حمزه (ع) مسلمان شد و پس از این حادثه نزد رسول خدا رفت و اعلام کرد که از آیین او پیروی می‌کند و وقتی حمزه مسلمان شد قریشیان دانستند اکنون رسول خدا قدرت گرفته و مورد حمایت اوست و حمزه نیز از او حمایت خواهد کرد در نتیجه از برخی اذیتها و آزارها که به آن حضرت می‌رساندند دست برداشتند (ابن هشام، ۱۴۱۰ ق: ۱/۳۲۲)<sup>۱</sup>

وقتی ابوطالب دید که قریش تصمیم گرفته‌اند و سفیرانشان را با هدایایی به حبشه فرستاده‌اند شعرهایی سرود و نجاشی را ترغیب کرد که به مسلمانان امان دهد و قریشیان را از آنان بازدارد

ای کاش می‌دانستم جعفر و عمرو در غربت چگونه زندگی می‌کنند دشمنان دشمن گویی چون دوستانند آیا کارهای نجاشی به جعفر و یارانش رسیده است یا این که مانعی نواختِ نجاشی را از آنان بازداشته است ای کسی که نمی‌پذیری کاری کنی موجب نکوهش باشد بدان تو ارجمند و بزرگواری و بیگانه تحت حمایت نزد تو نگونبخت نمی‌شود

بدان خداوند بر فراخی ات افزوده است و همه اسباب خیر را با خود همراه داری

تو بخشنده‌ای دارای عطایای بسیار و سرشار هستی که سودش به بیگانگان و خویشان می‌رسد (همان، ۳۶۰)<sup>۲</sup>

فَاحْتَمِلْ حَمْرَهُ الْغَضَبِ لَمَّا أَرَادَ اللَّهُ بِهِ مِنْ كِرَامَتِهِ فَخَرَجَ يَسْعَى وَ لَمْ يَقِفْ عَلَى أَحَدٍ مُعَدًّا لِأَبِي جَهْلٍ إِذَا لَقِيَهُ أَنْ يُوقِعَ بِهِ فَلَمَّا دَخَلَ الْمَسْجِدَ نَظَرَ إِلَيْهِ جَالِسًا فِي الْقَوْمِ فَأَقْبَلَ نَحْوَهُ حَتَّى إِذَا قَامَ عَلَى رَأْسِهِ رَفَعَ الْقَوْسَ فَضَرَبَهُ بِهَا فَشَجَّهَ شَجَّةً مُنْكَرَةً ثُمَّ قَالَ أَتَشْتَمُهُ وَ أَنَا عَلَى دِينِهِ أَقُولُ مَا يَقُولُ؟ فَرَدَّ ذَلِكَ عَلَى إِنْ اسْتَطَلَعَتْ فَقَامَتْ رِجَالٌ مِنْ بَنِي مَخْزُومٍ إِلَى حَمْرَةَ لِيَنْصُرُوا أَبَا جَهْلٍ فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ دَعُوا أَبَاعِمَارَةَ فَإِنِّي وَاللَّهِ قَدْ سَبَبْتُ إِبْنَ أَخِيهِ سَبًّا قَبِيحًا وَ تَمَّ حَمْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَلَى إِسْلَامِهِ وَ عَلَى مَا تَابَعَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ (ص) مِنْ قَوْلِهِ فَلَمَّا أَسْلَمَ حَمْرَةَ عَرَفَتْ قُرَيْشٌ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَدْ عَزَّ وَ أَمْتَعَّ وَ أَنَّ حَمْرَةَ سَيَمَعُهُ فَكَفُّوا عَنْ بَعْضِ مَا كَانُوا يَتَّالُونَ مِنْهُ

۲ شعر ابی طالب للنجاشی قَالَ أَبُو طَالِبٍ حِينَ رَأَى ذَلِكَ فِي رَأْيِهِمْ وَ مَا بَعَثُوهُمَا فِيهِ آيَاتًا لِلنَّجَاشِيِّ يَحْضُهُ عَلَى حُسْنِ جَوَارِهِمْ وَ الدِّعَ عَنْهُمْ: أَلَا لَيْتَ شِعْرِي كَيْفَ فِي النَّايِ جَعْفَرٌ وَ عَمْرُو وَ أَعْدَاءُ الْعَدُوِّ الْأَقَارِبُ

\*وقتی مشرکین آزار و شکنجه مسلمین را به اوج خود رساندند پیامبر برای رهایی از این شرایط مسلمین را به رهبری جعفر بن ابی طالب به حبشه فرستاد و ابوطالب نیز از رفتن جعفر مانع نشد چرا که او حامی پیامبر بود و اصلاً نمی‌خواست مانع کارهای پیامبر شود و با تمام وجود حمایتش را نشان می‌داد حتی با سرودن اشعاری درشان نجاشی که مراقب و حامی مسلمین باشد بی شک کسی که خود اعتقاد حقیقی به رسول خدا داشته باشد فرزندش را به این سفر دور می‌فرستد و از نجاشی می‌خواهد که در برابر مشرکین مراقب آنها باشد و سایر قریش را که با اسلام و پیامبرش ستیز دارند دشمن خود می‌داند و وقتی که پیامبر برای نماز بیرون می‌رود فرزندش علی (ع) را با پیامبر می‌بیند که نماز می‌خواند و از فرزندش راجع به اعتقادش می‌پرسد و وقتی دلایل و اعتقاد قلبی فرزندش را می‌بیند می‌گوید که پیرو پیامبر باشد که چیزی جز به خیر و حقیقت نمی‌گوید و فرزندش را از این راه باز نداشت بلکه به این کارهم تشویق کرد چرا که خود به رسولش ایمان داشته و حقیقت آن را درک کرده بود.

روایت کرده‌اند که ابوطالب به علی (ع) فرمود پسر من این چه دینی است که تو داری؟ علی (ع) فرمود پدر جان من به خداوند و رسول او ایمان آورده‌ام و پیامی را که او آورده است تصدیق کرده‌ام و با او برای خداوند نماز گزارده‌ام و از او پیروی کرده‌ام برخی گفته‌اند که ابوطالب در پاسخ به علی (ع) فرمود او تو را جز به خیر و نیکی فرا نمی‌خواند پس با او همراه و ملازمش باش (همان، ۲۸۲)<sup>۱</sup>

آیا ندانسته‌اید که ما محمد را همچون موسی (ع) پیامبر یافته‌ایم که نامش در کتابهای پیشین نوشته شده است و بندگان می‌باید به او محبت داشته باشند و آیا در کسی که خدا او را برای عشق ویژه گردانیده خیری نیست؟ سوگند به خدای این خانه که احمد را به سختی روزگار نخواهیم سپرد تا زمانه و رنج او را بیازارد (همان: ۷/۲)<sup>۲</sup>

\*در این اشعار هم اعتقاد راسخ ابوطالب به پیامبر رحمت کاملاً آشکار است چرا که او پیامبر را همچون حضرت موسی (ع) فرستاده الهی می‌داند بی شک کسی که پیرو دین ابراهیم حنیف بوده باشد از پیامبری حضرت موسی نیز باخبر است و به آن اعتقاد دارد و پیامبر را کسی می‌داند که همه باید به او محبت داشته باشند و پیروی کنند چرا که خداوند او را برای این کار مخصوص گمارده است و از هر تلاشی برای کمک به پیامبر و انتشار دین الهی دریغ نمی‌کند و در سختی‌ها ایشان را تنها نمی‌گذارد حتی در شعب ابی طالب، وقتی هم که ابوطالب از دنیا می‌رود قریش جسور می‌شوند چرا که بزرگترین حامی

وَهَل نَالَتْ أَعْمَالُ النَّجَاشِيِّ جَعْفَرًا وَأَصْحَابَهُ أَوْ عَاقَ ذَلِكَ شَاغِبٌ  
تَعَلَّمَ آيَةَ اللَّعْنِ أَنْكَ مَا جِدُّ كَرِيمٌ فَلَا يَشْقَى لَدَيْكَ الْمَجَانِبُ  
تَعَلَّمَ يَا نَّ اللَّهُ زَادَكَ بَسْطَةً وَأَسْبَابَ خَيْرٍ كُلُّهَا بِكَ لَازِبُ  
وَأَنْكَ فَيْضُ ذُو سِبْجَالٍ غَزِيْرُو يَنَالُ الْأَعَادِي نَفْعَهَا وَالْأَقَارِبُ  
۱ وَ ذَكَرُوا أَنَّهُ (ابوطالب) قَالَ لِعَلِيِّ أَيْ بَنِيِّ مَا هَذَا الدِّينَ الَّذِي أَنْتَ عَلَيْهِ؟ فَقَالَ يَا أَبَتِ أَمَنْتُ بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِ اللَّهِ وَ صَدَقْتَهُ بِمَا جَاءَ بِهِ وَ صَلَّيْتُ مَعَهُ لِلَّهِ وَ اتَّبَعْتُهُ  
فَرَعَمُوا أَنَّهُ قَالَ لَهُ أَمَا إِنَّهُ لَمْ يَدْعُكَ إِلَّا أَلَى خَيْرٍ فَالزَّمَهُ  
۲ أَلَمْ تَعَلَّمُوا أَنَا وَ جِدْنَا مُحَمَّدًا نَبِيًّا كَمُوسَى خُطَّ فِي أَوَّلِ الْكُتُبِ  
وَ أَنَّ عَلَيْهِ فِي الْعِبَادِ مُجِبَّةٌ وَ لَا خَيْرَ مِمَّنْ حُصَّه اللَّهُ بِالْحَبِّ  
فَلَسْنَا وَ رَبَّ الْبَيْتِ نَسْلِمُ أَحْمَدًا لِعَزَاءٍ مِّنْ عَصَى الزَّمَانِ وَ لَا كَرَبِ





پیامبر از دنیا رفته و ایشان را آزار می‌دهند بعد از ابوطالب پیامبر به قبایل مختلف برای یافتن حامی راهی شد تا با قریش تنها در مکه نماند و امر الهی را ابلاغ کند.

وقتی ابوطالب (ع) وفات یافت قریش آزارهایی را به رسول خدا (ص) می‌رساندند که در زمان حیات ابوطالب نمی‌توانستند آنها را انجام دهند تا آنجا که یکی از فرومایگان قریش پیش آمد و بر سر مبارک پیامبر خاک پاشانید ابن اسحاق گوید وقتی آن بی‌خرد خاک را بر سر مبارک رسول خدا (ص) پاشاند پیامبر در حالی به خانه آمد که همچنان بر سرشان خاک نشسته بود و یکی از دخترانش برخاست و گریان شروع به شستن سر پیامبر کرد و رسول خدا (ص) به او فرمود دخترم گریه نکن چرا که خداوند از پدرت حمایت خواهد کرد و فرمود تا هنگامی که ابوطالب (ع) زنده بود قریش جرئت چنین رفتارهایی را با من نداشتند (همان ۶۵)<sup>۱</sup>

علی (ع) فرمود وقتی خبر رحلت پدرم را به پیامبر دادم ایشان گریست و فرمود برو او را غسل بده کفنش کن و به خاک بسپارش خدا او را بیامزد و مورد رحمت قرار دهد (ابن سعد، بی تا: ۱۲۳/۱)<sup>۲</sup>

\* آیا امکان دارد که خبر فوت ابوطالب (ع) را پیامبر بشنود و گریه کند و دستور به غسل و کفن و دفن ایشان بدهد که مختص مسلمین است و کافر از دنیا رفته باشد؟ مشرکین که غسل و کفن نداشتند بعد عده‌ای به خاطر اینکه پدر سایر خلفا مشرک بوده تاب و توان نداشتند برای همین در تاریخ و حدیث دست بردند تا این جواهر ناب محمدی را که با تمام وجود بلایا و خطر را از اسلام و پیامبر دور نمود کافر خطابش کنند؟ این نمونه کوچکی از دفاعیات و اشعار ایشان بود که اشاره کردیم و گرنه اهل بیت و تاریخ و حدیث صحیح گواهی می‌دهند که ایشان در حالی از دنیا رفت که مسلمان بود و مانند اصحاب کهف تقیه کردند تا پیامبر و مسلمین را حمایت کند نمونه بارز آن در شعب ابوطالب بود که با تمام وجود حمایت کردند.

ابن هشام گوید جعفر بن ابی طالب (ع) پرچم را در دست راست خود گرفت و دستش را قطع کردند آنگاه پرچم را در دست چپ خود گرفت و آن را نیز قطع کردند آنگاه آن را با دستان نیم بریده خویش در آغوش گرفت تا این که شهید شد خداوند از او خشنود باد و او در آن زمان ۳۳ ساله بود و به خاطر این فداکاری خداوند متعال در بهشت دو بال به او داد که با آن به هر کجا که می‌خواهد می‌تواند پرواز کند (ابن هشام، ۱۴۱۰ ق: ۱۷/۴)<sup>۳</sup>

\* بنی هاشم یکی پس از دیگری در راه اسلام و پیامبرش جانفشانی کردند فقدان ابوطالب و خدیجه و جعفر (ع) برای پیامبر بسیار سنگین بود و برای آنها گریست و پس از ایشان تنها حمزه و علی (ع) مانده بودند که با تمام وجود از پیامبر دفاع کردند و علی (ع) از همان کودکی در دامان پیامبر رحمت بزرگ شد و علم و حلم را از ایشان فرا گرفت و رشد کرد.

۱... فَلَئِمَّا هَلَكَ أَبِي طَالِبٍ نَالَتْ قُرَيْشٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) مِنْ الْأَذَى مَا لَمْ تَكُنْ تَطْمَعُ بِهِ فِي حَيَاةِ أَبِي طَالِبٍ حَتَّىٰ إِعْرَضَهُ سَفِيهِ مِنْ سَفْهَاءِ قُرَيْشٍ فَتَنَّرَ عَلَيَّ رَأْسَهُ ثُرَابًا قَالَ ابْنُ إِسْحَاقَ لَمَّا نَتَّزَرَ ذَلِكَ السَّفِيهِ عَلَيَّ رَأْسَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) ذَلِكَ الثُّرَابَ دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) بَيْتَهُ وَالثُّرَابَ عَلَيَّ رَأْسَهُ فَقَامَتْ إِلَيْهِ إِحْدَى بَنَاتِهِ فَجَعَلَتْ تَغْسِلُ عَنْهُ الثُّرَابَ وَهِيَ تَبْكِي وَرَسُولُ اللَّهِ يَقُولُ لَهَا لَا تَبْكِي يَا بِنْتِي فَإِنَّ اللَّهَ مَانِعُ أَبَاكَ قَالَ وَيَقُولُ بَيْنَ ذَلِكَ مَا نَالَتْ مِنِّي قُرَيْشٌ شَيْنًا أَكْرَهَ حَتَّىٰ مَاتَ أَبُو طَالِبٍ

۲ عَنْ عَلِيٍّ قَالَ أَخْبَرْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) بِمَوْتِ أَبِي طَالِبٍ فَبَكَى ثُمَّ قَالَ إِذْهَبْ فَاغْسِلْهُ وَكَفِّنْهُ وَوَارَهُ غَفْرًا لَلَّ لَهُ وَرَحْمَةً

۳ قَالَ ابْنُ هِشَامٍ: أَنَّ جَعْفَرَ بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَخَذَ اللِّوَاءَ بِيَمِينِهِ فَقَطَّعَتْ فَأَخَذَهُ بِشِمَالِهِ فَقَطَّعَتْ فَاحْتَضَنَهُ بِعَضُدَيْهِ حَتَّىٰ قُتِلَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً فَأَتَاهُ اللَّهُ بِذَلِكَ جَنَاحَيْنِ فِي الْجَنَّةِ يَطِيرُ بِهِمَا حَيْثُ شَاءَ



## علی بن ابی طالب (ع)

یکی از نعمتهای الهی در حق علی بن ابی طالب (ع) آن بود که او پیش از اسلام تحت حمایت وزیر نظر پیامبر اکرم پرورش یافت (همان، ۲۸۱/۱)<sup>۱</sup>

من سرکشان عرب را به خاک افکندم و شاخ قدرت دو قبیله ربیعیه و مضر را در هم کوفتم شما از موقعیت و جایگاه من نسبت به رسول خدا (ص) به سبب خویشاوندی نزدیک و مقام مخصوصم آگاهید در زمان کودکی مرا در دامن خود می نشانند و در آغوشش به گرمی می فشرد و کنارش می خواباند بدنش را به بدنم می چسباند و بوی عطر دل انگیزش را به مشامم می رساند و لقمه را می جوید و در دهانم می گذارد هیچ گاه دروغی در گفتارم و خطایی در رفتارم ندید. از آن زمان که پیامبر (ص) را از شیر گرفتند خداوند بزرگترین فرشته اش را ملازمش ساخت تا شبانه روز او را در طریق کرامت و اخلاق نیک براند من نیز همانند کودکی که در پی مادرش گام بر می دارد به دنبال او می رفتم هر روز، روزنه ای از اخلاق کریمانه خود را برایم می گشود و مرا به پیروی از خودش فرمان می داد هر سال به غار حرا می رفت و مجاور آن می شد من می دیدمش و جز من کسی نمی دیدش در آن زمان اسلام در هیچ خانه ای نیامد جز خانه ای که پیامبر و خدیجه (س) در آن بود و من سومین آنها بودم نور وحی و رسالت را می دیدم و بوی پیامبری به مشامم می رسید صدای ناله و فغان شیطان را هنگامی که وحی بر پیامبر فرود آمد شنیدم گفتم ای رسول خدا این صدای ناله چیست؟ فرمود این فریاد و فغان شیطان است که از این که پرستیده شود نا امید گشت تو می شنوی آنچه را من می شنوم و می بینی آنچه را من می بینم جز آنکه پیامبر نیستی ولی وزیر و یاور من هستی و بر راه خیر می روی (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲/۴۶۵)<sup>۲</sup>

ابن اسحاق گوید اولین کسی که ذکر شده به پیامبر ایمان آورد و همراهش نماز خواند و او را به آنچه از جانب خدا آمده تصدیق کرد علی بن ابی طالب رضوان و سلام خداوند بر او باد بود و او در آن موقع ۱۰ سال داشت (ابن هشام، ۱۴۱۰ ق: ۲۸۱/۱)<sup>۳</sup>

\*علی (ع) اولین کسی بود که پیامبر را تصدیق کرد و همراه پیامبر نماز خواند و همیشه یار و یاور پیامبر بود و پیامبر نیز ایشان را در دنیا و آخرت برادر و همشان خودش دانست و هنگامی که قریش عرصه را به پیامبر تنگ کرد و قصد ترور ایشان را

۱نعمه الله علی علی بنشاته فی کنف الرسول: و کان مما انعم الله به علی بن ابی طالب رضی الله عنه انه کان فی حجر رسول الله (ص) قبل الاسلام  
۲أَنَا وَصَعْتُ بِكُلِّ كَلْبٍ الْعَرَبِ وَ كَسَرْتُ نَوَاجِمَ قُرُونِ رَبِيعَةَ وَ مُضَرَ وَ قَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) بِالْقَرَابَةِ الْقَرِيبَةِ وَ الْمَنْزِلَةِ الْخَصِيصَةِ وَصَعْنِي فِي حَجْرِهِ وَ أَنَا وَلِيدٌ يَضُمُّنِي إِلَى صَدْرِهِ وَ يَكْتَفِينِي فِي فِرَاشِهِ، وَ يُسْنِنِي جَسَدَهُ، وَ يُسْمِنُنِي عَرْفَهُ وَ كَانَ يَمَضَعُ الشَّيْءَ ثُمَّ يَلْقَمُنِيهِ وَ مَا وَجَدَ لِي كَذِبَةً فِي قَوْلٍ وَ لَا خَطْلَةً فِي فِعْلٍ وَ لَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ (ص) مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيمًا أَعْظَمَ مَلِكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ يَسْلُكُ بِهِ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ، وَ مُحَاسِنَ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ، لَيْلَهُ وَ نَهَارَهُ وَ لَقَدْ كُنْتُ أَتْبَعُهُ أَتْبَاعَ الْفَصِيلِ أَتْرَامِهِ يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عِلْمًا، وَ يَأْمُرُنِي بِالْإِقْتِدَاءِ بِهِ وَ لَقَدْ كَانَ يُجَاوِزُ فِي كُلِّ سَنَةٍ بِحِجَاءِ فَارَاهُ وَ لَا يَرَاهُ غَيْرِي وَ لَمْ يَجْمَعْ بَيْنَهُ وَاحِدٌ يَوْمِيذٍ فِي الْإِسْلَامِ غَيْرَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ خَدِيجَةَ وَ أَنَا ثَالِثُهُمَا أَرَى نَوْرَ الْوَحْيِ وَ الرُّسَالَةَ، وَ أَسْمِعُ رِيحَ النَّبُوَّةِ وَ لَقَدْ سَمِعْتُ رَبَّنَا الشَّيْطَانَ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ (ص) فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ الرَّئِثَةُ؟ فَ قَالَ هَذَا الشَّيْطَانُ قَدْ آيَسَ مِنْ عِبَادَتِهِ إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيِّ وَ لَكِنَّكَ لَوْزِيرٌ وَ إِنَّكَ لَعَلِي خَيْرٌ

۳ قَالَ ابْنُ إِسْحَاقَ ثُمَّ كَانَ أَوَّلَ مَنْ ذَكَرَ مِنَ الْبَاسِ آمَنَ بِرَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ صَلَّى مَعَهُ وَ صَدَّقَ بِمَا جَاءَهُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ بِنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بْنِ هَاشِمِ رِضْوَانُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِ وَ هُوَ يَوْمِيذٍ ابْنُ عَشْرٍ سِنِينَ

داشتند امیرالمؤمنین علی (ع) بود که جان خویش را فدای پیامبر کرد تا ایشان به سلامت به مدینه برسند و بر بستر پیامبر خوابید.

ابن اسحاق گوید رسول خدا بین یاران خود از مهاجر و انصار پیمان برادری برقرار کرد و بنا بر روایتی که به ما رسیده فرمود پناه بر خدا اگر به او سخنی را نسبت داده باشیم که نفرموده باشد در راه خدا دو نفر دو نفر با همدیگر برادر باشید آنگاه دست علی بن ابی طالب را گرفت و فرمود این هم برادر من است رسول خدا سرور رسولان و پیشوای پرهیزگاران و فرستاده پروردگار جهانیان کسی که همانند و نظیری از بندگان ندارد با علی بن ابی طالب برادر شدند... ابن اسحاق می گوید ابوبکر بن ابی قحافه و خارجه بن زهیر از افراد بلحارث بن خزرج با هم برادر شدند و عمر بن خطاب و عتب بن مالک از افراد بنی سالم بن عوف و... عثمان بن عفان و اوس بن ثابت بن منذر از افراد بنی نجار با هم برادر شدند (همان، ۱۴۶/۲)

علی (ع) در بستر پیامبر خوابید خداوند به جبرئیل و میکائیل وحی کرد من بین شما دو نفر، برادری قرار داده و طول عمر یکی از شما را طولانی تر از دیگری قرار دادم حال کدام یک از شما زندگی را به دیگری ایثار می کند هر دوی آنها زندگی را انتخاب کردند خداوند به هر دوی آنها وحی کرد آیا نمی خواهید همانند علی بن ابی طالب باشید بین او و محمد (ص) برادری برقرار کردم ولی او در بستر پیامبر (ص) خوابید و جانش را فدا کرد و زندگی اش را به نفع او ایثار نمود به زمین فرود آید و او را از دشمنش محافظت نماید جبرئیل (ع) بالای سر ایشان (ع) و میکائیل (ع) طرف پای چپ او قرار گرفت جبرئیل (ع) گفت مبارک باد بر مثل توای پسر ابوطالب، خداوند به خاطر این عمل تو بر ملائکه مباهات می کند سپس این آیه نازل شد (بعضی از مردم، جان خود را به خاطر خشنودی خدا می فروشند و خداوند نسبت به بندگان مهربان است) (غزالی، بی تا: ۲۵۸/۳)

\*چنین شخصی که در راه خدا از جان بگذرد و شجاعت غیر قابل وصف داشته باشد و خودش را فدای پیامبرش کند و مطیع محض باشد می تواند با تمام وجود از دین دفاع کند از جان گذشتگی و فداکاری یعنی این که حتی خداوند هم به این عمل ایشان مباهات می کند و فخر می فروشد کاری که فرشتگان الهی برای یکدیگر انجام ندادند ایشان انجام داد علی (ع) شمشیر استوار الهی در نابودی دشمنان و حامی و ستون دین اسلام و رسولش بود و اگر نمی بود شجاعت و دلآوری ایشان عمود اسلام پابرجا نمی ماند به نمونه هایی از شجاعت ایشان را که باعث حفظ و پیروزی اسلام شد اشاره می کنیم:

۱ قال ابن اسحاق: وَ أَحَى رَسُولُ اللَّهِ (ص) بَيْنَ أَصْحَابِهِ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ فَقَالَ فِيمَا بَلَّغْنَا وَ نَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ نَقُولَ عَلَيْهِ مَا لَمْ يَقُلْ تَأْخُوا فِي اللَّهِ أَحْوَجِينَ أَحْوَجِينَ ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ هَذَا أَحَى فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ سَيِّدَ الْمُرْسَلِينَ وَ إِمَامَ الْمُتَّقِينَ وَ رَسُولَ رَبِّ الْعَالَمِينَ الَّذِي لَيْسَ لَهُ خَطِيرٌ وَ لَا نَظِيرٌ مِنَ الْعِبَادِ وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَحْوَجِينَ... وَ كَانَ أَبُو بَكْرٍ ابْنَ أَبِي قُحَافَةَ وَ خَاُجَةَ بْنِ زُهَيْرٍ أَحْوَجِينَ بِلِحَارِثِ بْنِ الْخَزْرَجِيِّ أَحْوَجِينَ وَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَ عْتَبَانُ بْنُ مَالِكِ أَحْوَجِينَ بَنِي سَالِمِ بْنِ عَوْفِ بْنِ عَمْرِو بْنِ عَوْفِ بْنِ الْخَزْرَجِيِّ أَحْوَجِينَ... وَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانٍ وَ أَوْسُ بْنُ ثَابِتِ بْنِ الْمُنْذِرِ أَحْوَجِينَ

۲ وَ بَاتَ عَلِيُّ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ عَلِيٌّ فَرَأَى رَسُولَ اللَّهِ (ص) فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى جَبْرِئِيلَ وَ مِيكَائِيلَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِنَّي أَخِيْتُ بَيْنَكُمَا وَ جَعَلْتُ عُمَرَ أَحَدِكُمَا أَطْوَلَ مِنْ عُمَرَ الْآخَرَ فَأَيُّكُمَا يُؤْتِي صَاحِبَهُ بِالْحَيَاةِ فَاخْتَارَا كِلَاهُمَا الْحَيَاةَ وَ أَحْبَابَهَا فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِمَا أَفَلَا كُنْتُمَا مِثْلَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَخِيْتُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ نَبِيِّ مُحَمَّدٍ (ص) فَبَاتَ عَلِيُّ فَرَأَاهُ يُعْدِيهِ بِنَفْسِهِ وَ يُؤْتِيهِ بِالْحَيَاةِ إِهْبِطَا إِلَى الْأَرْضِ فَاحْفَظَاهُ مِنْ عَدُوِّهِ فَكَانَ جَبْرِئِيلُ عِنْدَ رَأْسِهِ وَ مِيكَائِيلُ عِنْدَ رِجْلَيْهِ وَ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ بَخٍ بَخٍ مِنْ مِثْلِكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ وَ اللَّهُ تَعَالَى يُبَاهِي بِكَ الْمَلَائِكَةَ فَانزَلَ اللَّهُ تَعَالَى (وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ) (بقره ۲۰۷)

از یاران محمد (ص) آنان که حافظان دین هستند می‌دانند که من هرگز لحظه‌ای از فرمان خدا و رسول او روی نگردانده‌ام و پیامبر را با جان و دل یاری داده‌ام آن هم در میدان‌هایی که پهلوانان می‌گریختند و گام‌ها به عقب باز می‌گشت و این شجاعتی بود که خداوند مرا بدان گرامی داشت (نهج البلاغه، خطبه ۴۸۵/۱۹۷)<sup>۱</sup>

محمد بن اسحاق: در ذکر حوادث جنگ بدرگوید از سپاه مشرکین، عتبه بن ربیع و برادرش شیبه بن ربیع و فرزندش ولید بن عتبه خارج شدند برای جنگ تن به تن، تا این که از جناح رو به رو افرادی را برای مبارزه طلبیدند پس از جوانان انصار سه نفر و آنها عوف و معوذ پسران حارث و مادرشان عفرا و مرد دیگری که می‌گویند عبدالله بن رواحه بوده خارج شدند به سوی شان، (مشرکین) گفتند شما کیستید؟ گفتند از انصار گفتند ما را به شما نیازی نیست سپس منادی آنها ندا داد ای محمد (ص) برای ما حریفانی همشان ما از قوم ما بفرست پس پیامبر فرمود ای عبیده بن حارث برخیز حمزه و علی برخیزید پس وقتی برخاستند و روبه روی آنها رسیدند گفتند شما کیستید؟ عبیده گفت من عبیده هستم حمزه گفت حمزه و علی (ع) گفت علی هستم گفتند بله حریفان بزرگی هستید پس عبیده با عتبه بن ربیع که بزرگ‌تر از او بود مبارزه کرد و حمزه با شیبه بن ربیع و علی (ع) با ولید بن عتبه مبارزه کردند اما حمزه به شیبه فرصت نداد و او را کشت و علی (ع) هم به ولید مهلت نداد و او را کشت و اما کار بین عبیده و عتبه گره خورد و هر کدام ضربه‌ای به یکدیگر زدند و حمزه و علی (ع) با شمشیرهایشان ضربه‌ای به عتبه زدند و او را کشتند و عبیده را برداشتند و به نزد یاران خود بردند (ابن هشام، ۱۴۱۰ ق: ۲۶۷/۲)<sup>۲</sup>

و می‌گویند که اباسعد بن ابی طلحه از صف مشرکین خارج شد و ندا می‌داد من قاصم هستم کیست که با من مبارزه کند پس هیچ کسی برای مبارزه خارج نشد پس گفت ای اصحاب محمد گمان می‌کنید که کشته‌های شما در بهشت و کشته‌های ما در جهنم است به لات قسم دروغ می‌گویید و اگر حقیقتاً این چنین است که می‌گویید بعضی از شما برای مبارزه با من خارج شود پس علی بن ابی طالب برای مبارزه خارج شد و ضربه‌ای نواخته شد و ابا طلحه کشته شد (همان، ۳/۳۷)<sup>۳</sup>

\*علی (ع) در هر دو جنگ بدر و احد از خود شجاعت نشان داد و به همراه شیر خدا و رسولش جانانه جنگیدند که پیامبر در جنگ احد یکی دیگر از حامیان بزرگ از قبیله بنی هاشم را از دست داد پیامبر وقتی بدن تکه تکه شده حمزه را دیدند بسیار گریستند و قاتلانش را لعن نمودند در این بین از بنی هاشم فقط علی (ع) برای پیامبر باقی ماند که بسیار برایش عزیز

۱. وَلَقَدْ عَلِمَ الْمُسْتَحْفَظُونَ مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ (ص) أَنِّي لَمْ أَرِدْ عَلَى اللَّهِ وَلَا عَلَى رَسُولِهِ سَاعَةً قَطُّ وَلَقَدْ وَاسَيْتُهُ بِنَفْسِي فِي الْمَوَاطِنِ الَّتِي تَنَكَّصُ فِيهَا الْأَبْطَالُ وَتَتَأَخَّرُ فِيهَا الْأَقْدَامُ نَجْدَةً أَكْرَمِي اللَّهُ بِهَا

۲. قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ فِي ذِكْرِ أَحْدَاثٍ مَعْرُكَةٍ بَدْرَ ثُمَّ خَرَجَ بَعْدَهُ عَتْبَةُ بْنُ رَبِيعَةَ أَخِيهِ شَيْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ وَابْنَ الْوَلِيدِ بْنِ عَتْبَةَ حَتَّى إِذَا فَصَلَ مِنَ الصَّفِّ دَعَا إِلَى الْمُبَارَاةِ فَخَرَجَ إِلَيْهِ فْتِيهِ مِنَ الْأَنْصَارِ ثَلَاثَةٌ وَهُمْ عَوْفٌ وَمُعَوَّذُ أَبْنَاءِ الْحَارِثِ وَأُمُهُمَا عَفْرَا وَرَجُلٌ آخِرُ يُقَالُ لَهُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ رَوَاحَةَ فَقَالُوا مَنَازِمَتُمْ؟ فَقَالُوا رَهْطٌ مِنَ الْأَنْصَارِ قَالُوا مَا لَنَا بِكُمْ مِنْ حَاجَةٍ ثُمَّ نَادَى مُنَادِيهِمْ يَا مُحَمَّدُ أَخْرِجِ إِلَيْنَا أَكْفَاءًا مِنْ قَوْمِنَا؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) قُمْ يَا عُبَيْدَةَ بْنُ الْحَارِثِ وَقُمْ يَا حَمَزَةَ وَقُمْ يَا عَلِيَّ فَلَمَّا قَامُوا وَدُنُوا مِنْهُمْ قَالُوا مَنَازِمَتُمْ؟ قَالَ عُبَيْدَةَ: عُبَيْدَةَ وَقَالَ حَمَزَةُ: حَمَزَةُ وَقَالَ عَلِيٌّ: عَلِيٌّ قَالُوا نَعَمْ أَكْفَاءٌ كِرَامٌ، فَبَارَزَ عُبَيْدَةَ وَكَانَ أَسَنَ الْقَوْمِ عَتْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ وَبَارَزَ حَمَزَةَ، شَيْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ وَبَارَزَ عَلِيٌّ، الْوَلِيدَ بْنَ عَتْبَةَ، فَأَمَّا حَمَزَةُ فَلَمْ يَمْهَلْ شَيْبَةَ أَنْ قَتَلَهُ وَأَمَّا عَلِيٌّ فَلَمْ يَمْهَلْ الْوَلِيدَ أَنْ قَتَلَهُ وَاخْتَلَفَ عُبَيْدَةَ وَعَتْبَةَ بَيْنَهُمَا ضَرْبَتَيْنِ كِلَاهُمَا أَثْبَتٌ صَاحِبُهُ وَكَرَّ حَمَزَةَ وَعَلِيٌّ بِأَسْيَافِهِمْ عَلَيَّ عَتْبَةُ فَدَفَعَا عَلَيْهِ وَاحْتَمَلَا صَاحِبَهُمَا فَحَازَاهُ إِلَى أَصْحَابِهِ

۳. وَيُقَالُ إِنَّ أَبَا سَعْدِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ خَرَجَ بَيْنَ الصَّفَيْنِ فَنَادَى أَنَا قَاصِمٌ مَن يَبَارِزُ بَرَاؤًا فَلَمْ يَخْرُجْ إِلَيْهِ أَحَدٌ فَقَالَ يَا أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ زَعَمْتُمْ إِنَّ قِتْلَكُمْ فِي الْجَنَّةِ وَإِنْ قَتَلْنَا فِي النَّارِ كَذَّبْتُمْ وَاللَّاتِ وَ لَوْ تَعَلَّمُونَ ذَلِكَ حَقًّا لَخَرَجَ إِلَيَّ بَعْضُكُمْ فَخَرَجَ إِلَيْهِ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَاخْتَلَفَا ضَرْبَتَيْنِ فَضْرَبَهُ عَلِيٌّ فَقَتَلَهُ





بود و علی (ع) نیز در تمام جنگها آتش جنگ را از پیامبر دور می نمود و حلقه وار دورش می چرخید تا اگر خطری بود ابتدا متوجه خودش شود و پیامبر محفوظ بماند

علی بن ابی طالب وقتی پرچمداران سپاه مشرکین را کشت پیامبر گروهی از مشرکین قریش را دید پس به علی (ع) فرمود به آنان حمله کن پس علی (ع) به آنان حمله کرد و جمعشان را متفرق نمود و عمرو بن عبدالله الجمحی را کشت سپس پیامبر گروهی از مشرکین را دید و به علی (ع) فرمود به آنان حمله کن پس علی (ع) به آنان حمله کرد و جمعشان را متفرق نمود و شیبه بن مالک یکی از بنی عامر را کشت پس جبرئیل (ع) فرمود ای رسول خدا از خودگذشتگی این است پیامبر فرمود همانا علی از من است و من از اویم جبرئیل (ع) فرمود و من نیز از شما هستم گفت در این لحظه صدایی شنیده شد که شمشیری جز ذوالفقار و جوانمردی جز علی (ع) نیست (الطبری، بی تا ۵۱۴/۲)<sup>۱</sup>

عمرو بن عبدود در جنگ خندق گفت کیست که با من مبارزه کند؟ پس علی بن ابی طالب برای مبارزه با او آمد و به عمرو گفت ای عمرو تو نزد خدا عهد کرده ای که اگر مردی از قریش دو خواسته از تو داشته باشد یکی را قبول کنی عمرو گفت بله این چنین است پس علی (ع) فرمود تو را دعوت به خدا و رسول و اسلام می کنم عمرو گفت مرا بدان نیازی نیست علی (ع) فرمود پس تو را به جنگ فرا می خوانم (از اسبت پیاده شو) عمرو گفت برای چه برادرزاده؟ به خدا نمی خواهم تو را بکشم علی (ع) فرمود ولی به خدا من می خواهم تو را بکشم عمرو عصبی و غیرتی شد و از اسب پایین آمد و با ضربه ای اسب را پی کرد و کشت سپس به رویارویی با علی (ع) رفت و جنگیدند و علی (ع) عمرو را کشت و همه عقب نشینی کردند از همان سمت خندق پریدند و فرار کردند (ابن هشام، ۱۴۱۰ ق: ۱۷۶/۳)<sup>۲</sup>

\* در جنگ خندق وقتی عمرو بن عبدود جنگاور مشرکین از خندق عبور نمود و طلب مبارز کرد و رجز می خواند این علی (ع) بود که وقتی همه ترسیده بودند با شجاعت تمام به میدان می رود و مردانه و دلاورانه بت قریش را نابود می کند تا کمر مشرکین بشکند و جرئت همه را از سر خود بیرون کنند مشرکین قریش پس از این جنگ دیگر به پیامبر حمله نکردند و پیامبر در آن روز در شان علی (ع) فرمود تمام ایمان در برابر تمام شرک قرار گرفت (تمام ایمان علی ع) در برابر تمام شرک (عمرو بن عبدود) قرار گرفت (ابن ابی الحدید، ۱۴۱۸ ق: ۱۵۸/۱۳)<sup>۳</sup> اینک پیامبر فرمود ضربه امیرالمؤمنین برتر از تمام اعمال امت تا روز قیامت است (پیامبر فرمود ضربه علی بن ابی طالب (ع) بر عمرو بن عبدود در جنگ خندق برتر از تمام اعمال امت تا

۱ حَدَّثَنَا أَبُو كُرَيْبٍ قَالَ لَمَّا قَتَلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَصْحَابَ الْأَلْوِيَةِ ابْصَرَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) جَمَاعَةً مِنْ مُشْرِكِي قُرَيْشٍ فَقَالَ لِعَلِيٍّ اِحْمِلْ عَلَيْهِمْ فَحَمَلَ عَلَيْهِمْ فَفَرَّقَ جَمْعَهُمْ وَقَتَلَ عَمْرَو بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْجُمَحِيَّ قَالَ ثُمَّ ابْصَرَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) مِنْ مُشْرِكِي قُرَيْشٍ فَقَالَ لِعَلِيٍّ اِحْمِلْ عَلَيْهِمْ فَحَمَلَ عَلَيْهِمْ فَفَرَّقَ جَمَاعَتَهُمْ وَقَتَلَ شَيْبَةَ بْنَ مَالِكِ أَحَدِ بَنِي عَامِرِ بْنِ لُؤَيٍّ فَقَالَ جِبْرِئِيلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذِهِ الْمُؤَاَسَاءُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) إِنَّهُ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ فَقَالَ جِبْرِئِيلُ وَأَنَا مِنْكُمْ قَالَ فَسَمِعُوا صَوْتًا لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ

۲ قَالَ ابْنُ إِسْحَاقَ: (فِي يَوْمِ الْخَنْدَقِ) قَالَ (عَمْرُو بْنُ عَبْدِوَدٍ) مَنْ يُبَارِزُ؟ فَبَرَزَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ لَهُ يَا عَمْرُو إِنَّكَ قَدْ كُنْتَ عَاهَدْتَ اللَّهَ إِلَّا يَدْعُوكَ رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ إِلَى اِهْدَى خَلْتَيْنِ إِلَّا اخذتها منه قَالَ لَهُ أَجَلٌ قَالَ لَهُ عَلِيُّ فَأَبَى أَدْعُوكَ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ وَإِلَى الْإِسْلَامِ قَالَ لَا حَاجَةَ لِي بِذَلِكَ قَالَ فَأَبَى أَدْعُوكَ إِلَى النَّزَالِ فَقَالَ لَهُ لِمَ يَأْبَى أَحَى؟ فَوَاللَّهِ مَا أَحَبُّ أَنْ أَقْتَلَكَ قَالَ لَهُ عَلِيُّ لِكَيْتِي وَاللَّهِ أَحَبُّ أَنْ أَقْتَلَكَ فَحَمِي عَمْرُو عِنْدَ ذَلِكَ فَاقْتَحَمَ عَنْ فَرْسِهِ فَعَقَرَهُ وَضَرَبَ وَجْهَهُ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلِيَّ عَلِيٌّ فَتَنَازَلَا وَتَجَاوَلَا فَقَتَلَهُ عَلِيُّ وَخَرَجَتْ حَبِيلُهُمْ مُنَهَزَةً حَتَّى اقْتَحَمَتْ مِنَ الْخَنْدَقِ حَارِبَهُ

۳ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) يَوْمَ الْخَنْدَقِ بَرَزَ الْإِيمَانُ كُلُّهُ إِلَى الشَّرِكِ كُلِّهِ



روز قیامت است) (الحاکم، ۱۴۳۵، ق: ۱۸۴/۵)<sup>۱</sup> و تمام ایمان در برابر تمام شرک قرار گرفت به این منظور است که مظهر ایمان یعنی علی (ع) با ضربه اش تمام شرک را نابود کرد و ستون کفار فرو ریخت بر سرشان و شکست خوردند کجا بودند دلاوران و جنگاوران اسلام که اینگونه ستون اسلام را ثابت و استوار جلوه دهند و مانند سد آهنین جلوی کفار بایستند؟ پیامبر ابوبکر را با پرچمی سفید به بعضی از قلعه‌های خیبر فرستاد ولی او نتوانست کاری بکند و قلعه‌ای را فتح نکرده بازگشت و سپس عمر را فرستاد و بازگشت و نتوانست قلعه‌ای را فتح بکند سپس پیامبر فرمود فردا پرچم را به دست کسی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست دارد و خداوند به دست او فتح ایجاد می‌کند و هیچ وقت فرار نمی‌کند (اهل فرار کردن نیست) گفت سلمه می‌گفت پیامبر علی، رضوان خدا بر او باد را فرا خواند او چشمش درد می‌کرد پس آب دهان به چشمش مالید و فرمود این پرچم را بگیر و پیش برو تا خدا برایت فتح ایجاد کند گفت سلمه می‌گفت پس علی (ع) خارج شد به خدا سوگند به سرعت به سوی قلعه هروله کنان رفت و من پشت سرش می‌آمدم تا این که به قلعه رسید و پرچم را بین سنگ‌های کنار قلعه در زمین فرو برد مردی از یهودیان از بالای قلعه دید و گفت تو کیستی؟ گفت من علی بن ابی طالب هستم یهودی می‌گفت سوگند به آنچه بر موسی نازل شد مغلوب شدید گفت علی (ع) از آنجا خارج نشد تا اینکه خدا قلعه را به دستش فتح کرد. ابورافع غلام آزاد شده رسول خدا گوید: همراه علی بن ابی طالب (ع) خارج شدیم هنگامی که پیامبر پرچم را به دستش داد وقتی به درب قلعه رسید اهالی قلعه برای جنگ بیرون آمدند پس مردی از یهود ضربه‌ای به دستش زد و سپر از دستش افتاد پس علی علیه السلام دست به درب برد و آن را از جایش کند و سپر خود کرد و تا پایان جنگ در دستش بود تا این که قلعه به دستش فتح شد سپس درب را به گوشه‌ای انداخت وقتی فارغ شدیم دیدم هفت نفر به همراه من که هشتمین نفر بودم هر چه سعی کردیم نتوانستیم درب را از جای بلند کنیم (ابن هشام، ۱۴۱۰، ق: ۲۸۴/۳)<sup>۲</sup>

بین هوازن مرد شجاعی وجود داشت که صاحب پرچم بود و بر شتری سرخ مو سوار شده بود که علی بن ابی طالب رضوان خدا بر او باد و مردی از انصار به قصد کشتن او رفتند گفت علی بن ابی طالب از پشت سرش آمد و پای شترش را قطع کرد به طوری که شتر از عقب به زمین خورد و مرد انصاری ضربه‌ای به پای آن مرد زد که از وسط ساق قطع شد و پایش به یک

پرتال جامع علوم انسانی

۱ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): لَمُبَارَزَةُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ لِعَمْرٍو بْنِ عَبْدِوَدٍ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ أَعْمَالِ أُمَّتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ  
 ۲ عَنْ سَلْمَةَ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْأَكْوَعِ قَالَ: بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقَ بِرَايِهِ وَكَانَتْ بَيْضَاءَ فِيمَا قَالَ ابْنُ هِشَامٍ إِلَى بَعْضِ حُصُونِ خَيْبَرَ فَقَاتَلَ فَرَجَعَ وَ لَمْ يَكُ فَتْحٌ وَ قَدْ جُهِدَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) لِأَعْطَيْنَ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ لَيْسَ بِفَرَارٍ قَالَ يَقُولُ سَلْمَةُ فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) عَلِيًّا رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ هُوَ أَرْمَدُ فَتَقَلَّ فِي عَيْنِهِ ثُمَّ قَالَ خُذْ هَذِهِ الرَّايَةَ فَاْمَضْ بِهَا حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَيْكَ قَالَ يَقُولُ سَلْمَةُ فَخَرَجَ وَاللَّهِ بِهَا يَانِحُ يَهُرُولُ هَرَوَلَهُ وَ إِنَّا لِيُخْلِفُهُ نَتَبِعُ آثَرَهُ حَتَّى رَكَزَ رايَهُ فِي رِضْمٍ مِنْ جِجَارِهِ تَحْتَ الْحِصْنِ فَأَطَّلَعَ إِلَيْهِ يَهُودِيٌّ مِنْ رَأْسِ الْحِصْنِ فَقَالَ مَنْ أَنْتَ؟ قَالَ أَنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ قَالَ يَقُولُ الْيَهُودِيُّ عَلُوْتُمْ وَ مَا أَنْزَلَ عَلِيٌّ مُوسَى أَوْ كَمَا قَالَ، قَالَ: فَمَا رَجَعَ حَتَّى فَتَحَ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ. قَالَ ابْنُ إِسْحَاقَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ أَبِي رَافِعٍ مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص): خَرَجْنَا مَعَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ حِينَ بَعَثَهُ رَسُولُ اللَّهِ بِرَايَتِهِ فَلَمَّا دَنَا مِنَ الْحِصْنِ خَرَجَ إِلَيْهِ أَهْلُهُ فَقَاتَلَهُمْ فَضَرَبَهُ رَجُلٌ مِنْ يَهُودٍ فَطَاحَ تُرْسُهُ مِنْ يَدِهِ، فَتَنَاوَلَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَابًا كَانَ عِنْدَ الْحِصْنِ فَتَرَسَ بِهِ عَنْ نَفْسِهِ فَلَمْ يَزَلْ فِي يَدِيهِ وَ هُوَ يَقَاتِلُ حَتَّى فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ ثُمَّ أَلْقَاهُ مِنْ يَدِهِ حِينَ فَرَّغَ فَلَقَدْ رَأَيْتُنِي فِي نَفْسِ سَبْعَةٍ مَعِيَ أَنَا ثَامِنُهُمْ نَجِّهَدُ عَلِيَانَ نَقْلِبُ ذَلِكَ الْبَابَ فَمَا نَقَلَبَهُ



سو پرت شد و بر او مسلط شده و او را کشتند گفت و سایر مسلمین از پشت سر حمله کردند به خدا سوگند فراریان بازنگشته بودند که گروهی از هوازن اسیر شدند و آنها را دست بسته به سوی پیامبر آوردند (همان، ۸۹/۴)<sup>۱</sup>

### نتیجه گیری

همانطور که گذشت حمایت بنی هاشم از پیامبر در تمام سطوح جانانه بود و با تمام وجود با مال و جان از حریم نبوت و ولایت دفاع نمودند اگر نبود حمایت ابوطالب، همان آغاز ابلاغ پیامبر، مشرکین اسلام را نابود می کردند و پیامبر رحمت را می کشتند اما ابوطالب فرزندان خود را فدای پیامبر نمود تا از ایشان دفاع کنند و بنی هاشم را در حمایت از پیامبر بسیج نمود ابوطالب و حمزه و جعفر در راه دفاع از اسلام شهید شدند و این علی بن ابی طالب (ع) بود که یک تنه بار حمایت از پیامبر را به دوش کشید در بستر ایشان خوابید در جنگها دشمن را از پیامبر دور نمود خود زخم برداشت که گزندى به پیامبر نرسد اگر جنگاوری ایشان در جنگها نبود یک مسلمان باقی نمی ماند و مشرکین همه را از دم تیغ می گذراندند اگر قرار است منتهی بر عالمیان باشد که اسلام سالم به دست ما رسیده باید بنی هاشم منت گذارند و فخر فروشی کنند چرا که خداوند به وسیله آنان اسلام را از شر مشرکین حفظ نمود.

### منابع

#### قرآن الکریم.

#### نهج البلاغه.

- ابن هشام: ابی محمد عبدالملک بن ایوب الحمیری المعافری (۱۴۱۰ ق) السیره النبویه، تحقیق: عمر عبدالسلام تدمری، چاپ اول، بیروت: دارالکتب العربی
- ابن سعد: ابوعبدالله محمد بن منیع الزهری (بی تا) الطبقات الکبری، بیروت: دارالصادر
- الطبری: ابی جعفر محمد بن جریر بن یزید (بی تا) تاریخ الامم و الملوک، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره: دارالمعارف بمصر
- الحاکم: ابی عبدالله محمد بن عبدالله النیشابوری (۱۴۳۵ ق) المستدرک علی الصحیحین، چاپ اول، قاهره: دارالتأسیل
- الغزالی: ابوحامد محمد بن محمد الشافعی (بی تا) احیاء علوم الدین، بیروت: دارالمعرفه
- ابن ابی الحدید: ابوحامد عزالدین بن هبه الله محمد بن محمد المدائنی المعتزلی (۱۴۱۸ ق) شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد عبدالکریم النمری، چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیه

۱ عن جابر بن عبدالله قال: بينا ذلك الرجل من هوازن صاحب الرأيه على جملة يصنع ما يصنع إذ هوى له على بن ابى طالب رضوان الله عليه و رجل من الأنصار يريدانه قال فيأتيه على بن ابى طالب من خلفه فصرَب عرقوبى الجملة فوقع على عجره و وثب الأنصارى على الرجل فصرَبه صرَبه أطن قدمه ينصف ساقه فأنجعف عن رحله قال واجتلد الناس فوالله ما رجعت راجعه الناس من هزيمتهم حتى وجدوا الاسارى مكثفين عند رسول الله

ابن تیمیه: ابی العباس تقی الدین احمد بن عبدالحلیم الحرانی (۱۴۰۶ ق) منهاج السنه النبویه، تحقیق: محمد رشاد سالم،  
قاهره: مکتبه ابن تیمیه

